# فی العام و الخاص

جلسه 470

یکشنبه 12/02/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

عام وخاص

بحث عام و خاص چون در مقابل بحث مطلق و مقید هست ولذا علماء خواسته اند تعریف کنند عموم را به نحوی که در مقابل اطلاق معنایش روشن بشود.

تعریف ابتدائی عام: گاهی حکم را روی طبیعت می برند، می گویند الدم نجس. این می شود اطلاق. فرض الحکم علی الطبیعة.

اما گاهی حکم را روی افراد طبیعت می برند، کل دم نجس. این می شود عموم. که متعلق حکم در عام افراد طبیعت هستند، ولکن در مطلق ذات طبیعت است.

البته وقتی شما می گوئید الدم نجس، انطباق دارد بر افراد دم، ولکن این انطباق قهری است. مورد لحاظ متکلم نیست. برخلاف کل دم نجس.

و این ممکن است منشأ اختلاف هایی بشود:

مثلا از بعضی کلمات حضرت امام و آقای صدر ره استفاده می شود که در مورد اطلاق جعل واحد است اما در مورد عام جعل متعدد و متکثر است به تعداد افراد دم. کل دم نجس، اینجا ما به تعداد افراد دم ما جعل داریم. که این بحث هایی است که باید بعدا مطرح کنیم. که از نظر ما هیچ فرقی در مقام جعل بین عام ومطلق نیست.

مرحوم آخوند در کفایه فرموده است: علماء تعریف کرده اند عام را به تعاریف مختلفه ای. ولکن اینها در مقام تعریف لفظی بوده اند. به اینها اشکال نگیرید که چرا تعریفتان جامع افراد و یا مانع اغیار نیست. اینها در مقام تعریف حقیقی نبوده اند. در مقام شرح الاسم بوده اند. مثل السعدانة نبت.

البته به مرحوم آخوند اشکال گرفته اند که چرا خلاف اصطلاح صحبت می کنید. بگو تعریف لفظی مثل السعدانة نبت. اما وقتی می گوئی تعریف به نحو شرح الاسم، از نظر منطقی تعریف شرح الاسم با تعریف حقیقی فرق نمی کند. فقط اگر یک ماهیتی است که وجودش ثابت شده مثل انسان، می گویند الانسان ما هو، به این می گویند تعریف حقیقیه، وتعریفش می شود تعریف حقیقی. اما اگر وجود یک ماهیتی ثابت نشده بگویند العنقاء ما هو، در جواب هر چه گفته بشود به او می گویند شرح الاسم. و الا شرح الاسم هم مثل تعریف حقیقی چه بسا تعریف تام است. یعنی جامع افراد و مانع اغیار هست. شما مقصودتان از شرح الاسم یعنی تعریف لفظی، می خواهند یک نمودی از مفهوم را ارائه بدهند، مثل السعدانة نبت.

البته این دفاعی که صاحب کفایه از مشهور می کند درست نیست، مشهور به همدیگر ایراد می گیرند. می گویند این تعریف شما جامع افراد نیست مانع اغیار نیست، بعد ما بجای اینها عذرخواهی کنیم بگوئیم اینها در مقام تعریف جامع افراد و مانع اغیار نبوده اند. خودشان دارند به همدیگر اعتراض می کنند و جواب می دهند.

مرحوم آخوند خودش آمده تعریف کنند عموم را.

تعریف مرحوم آخوند: فرموده است: العموم شمول المفهوم لجمیع ما یصلح أن ینطبق علیه. عموم یعنی اینکه مفهوم و معنا شامل جمیع افرادش بشود. مثل کل عالم، شامل جمیع افرادش می شود. یا أیّ عالم شئت در عام بدلی، أکرم عالما أیّ عالم شئت، شامل جمیع افرادش می شود علی سبیل البدلیة.

پس عموم یعنی شمول مفهوم لجمیع افراده، أی لجمیع ما یصلح أن ینطبق علیه.

به مرحوم آخوند اشکالاتی گرفته شده است:

اشکال اول: از مرحوم آقای بروجردی است. فرموده: شما جوری بیان کردید که عموم شد وصف معنا، شمول المفهوم و المعنی لجمیع افراده. در حالی که عموم وصف لفظ است. می گویند این لفظ عام است. با تعریف شما باید بگویند این معنی عام است و این درست نیست.

اشکال دوم: باز از مرحوم آقای بروجردی است. فرموده: اکرم العلماء، این العلماء جمع محلی به لام است و عام است، آیا این تعریف شما صادق است بر این؟ این مفهوم علماء شامل ما یصلح أن ینطق علیه می شود؟. خب علماء شامل زید عالم می شود، زید عالم مگر علماء است؟ هل یشمل العلماء کل عالم؟ یعنی علماء شامل جمیع افراد مفرد خودش هست که عالم هست، نه جمیع ما یصلح أن ینطبق علیه خود لفظ علماء. خب لفظ علماء صلاحیت انطباق بر افراد ندارد. زید مگر علماء است؟ زید عالم است.

پس بهتر بود تعریف می کردید می گفتید العموم عبارة عن کون اللفظ بنحو یشمل مفهومه جمیع ما یصلح أن ینطبق علیه مفرده. هم عموم را وصف لفظ می گرفتید، و هم می گفتید یشمل مفهومه جمیع ما یصلح أن ینطبق علیه مفرده، که شامل اکرم العلماء هم بشود. چون علماء شامل جمیع افرادی می شود که مفرد علماء یعنی عالم صلاحیت انطباق بر آن را دارد.

اقول: البته این بخش دوم فرمایش آقای بروجردی فرمایش بدی نیست. اما آن بخش اول که عموم وصف لفظ است نه وصف معنا، مطلب روشنی نیست. محقق عراقی هم فرموده و درست هم فرموده است که: عموم وصف معنا است و ینسب الی اللفظ بالعرض و المجاز لشدة العلاقة بین اللفظ و المعنی. و الا آن چیزی که اولا وبالذات عموم دارد معنای اکرم کل عالم هست.

این بحثها خیلی مهم نیست.

سؤال وجواب: الناس و قوم اسم جمع است. اسم جمع هم در قوه جمع است. بالاخره سم جمع هم یک مفردی دارد.

مطلبی که در اینجا هست که در جواب از این اشکالها هم مؤثر است این است که: گاهی عموم به لحاظ افراد است و گاهی عموم به لحاظ اجزاء است.

عموم به لحاظ افراد مثل کل عالم و العلماء.

عموم به لحاظ اجزاء مثل اکلت کل السمکة، قرأت کل الکتاب. اینجا عموم به لحاظ اجزاء است، وتعریف صاحب کفایه و همینطور تعریف مرحوم آقای بروجردی فقط ناظر است به کل به لحاظ افراد نه کل به لحاظ اجزاء. در حالی که باید تعریف شامل کل به لحاظ اجزاء هم بشود. بالاخره اکلت کل السمکة ادات عموم بکار رفته است. قرأت کل الکتاب ادات عموم بکار رفته است.

در آن مثال کل قوم یکوقت می گوئید کل قوم ویکوقت می گوئید کل القوم.

اگر بگوئید کل قوم، این به لحاظ قوم های مختلف عموم دارد، یعنی این قوم و قوم ثانی وقوم ثالث و ... می شود استیعاب به لحاظ قوم های مختلف. دیگر اینجا دنبال لفظ مفرد قوم نگردید. چون قوم به لحاظ قوم های مختلف بکار رفت. کل قوم مثل کل انسان است. چه جور کل انسان به لحاظ افراد است، کل قوم هم به لحاظ افراد قوم است نه به لحاظ زید و عمرو. کل قبیلة، کل جماعة، این اسم جمع ها به لحاظ قوم های مختلف وقبیله های مختلف منطبق است بر این قبیله بر آن قبیله و هکذا. نه بر تک تک افراد تا دنبال لفظ مفردش بگردید.

اما وقتی می گوئید کل القوم، آنجا عموم به لحاظ اجزاء است. مثل کل الکتاب می شود. و اساسا تعریف صاحب کفایه وآقای بروجردی فقط نظر کرده اند به عموم به لحاظ افراد، واین هم یک نوع نقص در این تعریف به حساب می آید.

عمده اشکالی که به هر دو تعریف وارد است غیر از این اشکال که عرض کردیم که فقط این بزرگواران ناظر هستند به عموم به لحاظ افراد، اشکالی است که مرحوم آقای داماد مطرح می کند و مرحوم آقای صدر هم بطور مفصل بیان می کند.

فرموده اند: این تعریف صاحب کفایه اشکالش این است که ما دو نوع عموم داریم:

یک عموم به نحو مفهوم اسمی. معنای اسمی دارد، مثل کل، تمام، جمیع. کل عالم، جمیع العلماء.

یک عموم داریم به نحو معنای حرفی مثل العلماء یا نکره در سیاق نفی و نهی. لاتکرم رجلا. اینها با هم فرق می کند.

البته بنابر اینکه ما جمع محلی به لام و یا نکره در سیاق نهی و نفی را از الفاظ عموم بدانیم. و الا بنابر این نظر که اصلا جمع محلی به لام از ادات عموم نیست کما هو مختار صاحب الکفایة ویا نکره در سیاق نفی و نهی از ادات عموم نیست، خب بحثی نداریم، فقط ادات عموم منحصر می شود به عموم به معنای اسمی. ولکن طبق نظر مشهور ما دو نوع عموم داریم، عموم اسمی و عموم حرفی.

در عموم اسمی ما دو تا مفهوم داریم، اکرم کل عالم. یک مفهوم کل داریم ویک مفهوم عالم داریم. مفهوم عالم حکایت می کند از طبیعت عالم و نه از افراد آن. عالم از افراد عالم حکایت نمی کند. چون هر مفهومی فقط از ذات طبیعت حکایت می کند ونه از افراد طبیعت. پس عالم شامل افرادش نمی شود. عالم حاکی است از طبیعت عالم. کل می مفهوم دیگری است، مفهوم کل وقتی اضافه می شود به مفهوم عالم، کأنه گفته است تمام افراد العالم، کل عالم یعنی تمام افراد العالم. خب شما حساب کنید آیا مفهوم شامل جمیع افرادش شد؟ نخیر. مفهوم عالم که فقط شامل طبیعت عالم می شود و نه شامل افراد آن. کل هم که به معنای «همه» یا «هر» اکرم کل عالم اکرام کن هر عالمی را، این مفهوم کل که در فارسی مساوق است با «هر» در این مثال کل عالم، خب این هم افراد خودش را شامل نمی شود. این هم یک طبیعتی است. کل می آید شامل می شود تمام افراد مفهوم عالم را، نه عالم شامل افراد خودش شد و نه کل شامل افراد خودش شد. کل شامل افراد مدخولش شد نه شامل افراد خودش. بنابر این باید تعریف می کردید می گفتید:

العموم استیعاب مفهوم لافراد مفهوم آخر. کل عبارت است از یک مفهومی که وقتی می آید تمام افراد مدخولش را شامل می شود.

پس نه مدخول کل که عالم هست شامل افراد خودش شد، و نه کل شامل افراد خودش شد. کل آمد شامل افراد مفهوم دیگری که مضاف الیه کل است شد. ولذا تعبیر درست نیست که بگوئیم العموم شمول المفهوم لجمیع افراده.

بله اگر شما کل عالم را یک مفهوم حساب کنید، بله مسامحة کل عالم شامل جمیع افرادش شد. اما بالدقة حساب کنید دو تا مفهوم است، هیچکدام شامل افراد خودش نشده است. چون کل عالم شمول مفهوم لافراد مدخوله هست، لافراد مفهوم آخر که مدخول ادات عموم هست.

این در رابطه به عموم هایی که معنای اسمی دارند.

البته این را توجه بکنید که عموم هایی که معنای اسمی دارند باز خودشان با هم فرق می کنند. لذا برای اینکه فرق اینها روشن بشود از زبان فارسی شروع می کنیم: گاهی تعبیر می کنید می گوئید «همه»، اکرم کل العلماء یعنی همه علماء. گاهی تعبیر می کنید «هر» اکرم کل عالم یعنی هر عالمی. ولذا شما کل به معنای «هر» را همه جا بکار نمی برید. یک جاهایی کل را به معنای «همه» بکار می برید، وآن جائی است که مدخول کل یا جمع محلی به لام باشد و یا مشتمل بر اجزاء باشد، مثل قرأت کل الکتاب یعنی همه کتاب را. اکرم کل العلماء یعنی همه علماء را. اینجا همه بکار می بری. اما وقتی کل را اضافه کردی به مفرد نکره و خواستی استیعاب افرادی بیان کنی به معنای «هر» بکار می رود. اکرم کل عالم، صحیح نیست بگوئید اکرام کن همه دانشمندی را. اینجا می گوئید هر دانشمندی را.

و در لغت عربی هم اینها وجدانا با هم فرق می کند.

بعضی از ادوات عموم مثل تمام، جمیع وامثال آن اینها از به همان معنای اول هستند که ترجمه اش این است که «همه». ولذا تمام که می گوئید یعنی «همه». نمی شود بجای اکرم کل عالم گفت اکرم تمام عالمٍ. اما بجای اکرم کل العلماء یا قرأت کل الکتاب می شود بگوئی تمام العلماء یا تمام الکتاب.

بعضی از الفاظ عموم فقط به معنای دوم هستند. مثل أیّ. شما أیّ را هر کجا بکار ببرید مثل أکرم عالما أیّ عالم شئت به معنای دوم است. عالمی را اکرام کن هر عالمی که باشد. لفظ کل به هر دو معنا می آید، هم به معنای اول می آید «همه» وهم به معنای دوم می آید «هر».

حالا چه معنای اول را بگوئید «همه» و چه معنای دوم را بگوئید «هر» یک معنای اسمی است، معنای حرفی نیست. ولذا مبتدا قرار می گیرد. کل السمکة قد اکلته. یا کل عالم یجب اکرامه. موضوع قرار می گیرد برای حکم، یا مبتدا قرار می گیرد. این نشان می دهد که معنای اسمی است. حالا فرقهایی که «همه» و «هر» دارند را بعدا عرض خواهیم کرد ولی در اینکه معنای اسمی هستند با هم فرقی ندارند.

سؤال وجواب: در رفع ابهامش محتاج به مدخول هست، مثل موصول، موصول معنای اسمی است ولو در رفع ابهام ما نیاز داریم که صله اضافه کنیم به موصول. لفظ «هر» هم همینطور است.

این راجع به معنای اسمی.

البته این را در نظر داشته باشید که آقای صدر تعبیری کرده است که بعضی ها به اشتباه افتاده اند. گفته است کل وضع شده است برای مفهوم تکثر. گاهی هم کل انسان را تعبیر می کند افراد الانسان. بعضی از بزرگان به اشتباه افتاده اند گفته اند درست نیست ما بیائیم کل انسان را معنا کنیم به افراد الانسان. چون افراد الانسان که ادات عموم نیست. خود افراد الانسان نیاز دارد که بگوئیم کل افراد الانسان. راست هم می گوید. و این را هم گفته اند که درست نیست که ما کل را به مفهوم تکثر معنا کنیم، به مفهوم استیعاب معنا کنیم. خب مفهوم کل که غیر از مفهوم تکثر است، ولذا بجای اکرم کل عالم نمی گوئید اکرم تکثر عالم، اکرم استیعاب عالم.

اینها حرفهای درستی است، ولی نه مرحوم آقای صدر مقصودش این استکه کل به معنای افراد هست، به معنای استیعاب هست، به معنای تکثر هست، و نه کس دیگری می تواند همچنین ادعایی کند. خود آقای صدر بعدا تصریح می کند اینها می گویند وضع کل لواقع الاستیعاب لا لمفهوم الاستیعاب. یعنی چی؟ یعنی چه جور شما می گوئید نصف. نصف یک مفهوم اسمی است، وضع لکسر معین. ثلث وضع لکسر معین. بعض معنای اوسع دارد. بعض هم شامل نصف می شود وهم شامل ثلث می شود و هم شامل ربع می شود. همه اینها بعض هستند. چه جور در معنای نصف مفهوم بعض اخذ نشده، ولکن بالحمل الشایع نصف الشیئ بعض الشیء، ربع الشیء بعض الشیء. کل هم یک معنایی دارد که بالحمل الشایع می شود استیعاب. آن معنایش چیست؟ آن معنایش عبارت است از معنایی که بالحمل الشایع حداکثر مقدار است، که از آن تعبیر می کنیم به تمام الشیء، در مقابل بعض الشیء. نه اینکه معنای کل استیعاب است. نه کل مثل بعض، مثل نصف، اینها اسم مقدار هستند، کل اسم مقداری است که لیس فوقه مقدار، یعنی تمام الشیء. منتهی وقتی بالحمل الشایع حساب می کنیم خب می بینیم وقتی گفتید کل السمکة این شد استیعاب، وقتی گفتید کل عالم شد استیعاب. واقع استیعاب است نه مفهوم استیعاب. کما اینکه نصف واقع بعض است نه مفهوم بعض. در عین حالی که خود نصف مفهوم اسمی است اما واقع بعض است نه مفهوم بعض.

واقع استیعاب یعنی کل یک معنای اسمی دارد منتهی یک معنایی است که بالحمل الشایع می شود استیعاب. نصف معنای اسمی است یا حرفی؟ معنای اسمی است. منتهی واقع البعض است نه مفهوم بعض. کل هم یک مفهوم اسمی است که مساوق و مرادف با مفهوم استیعاب یا مفهوم افراد نیست. اسم است برای مقدار اعلی، در مقابل بعض، که توضیحش را بعدا بیشتر می دهیم.

این قسم اول از عموم که عموم اسمی است.

پس در این قسم دیدید که لم یشمل المفهوم افراد نفسه، شمل المفهوم افراد مدخوله.

اما قسم دوم که عموم به معنای حرفی است مثل العلماء، اینجا مرحوم آقای صدر فرموده است ما سه تا دال داریم: یک: مفرد العلماء که دال است بر طبیعت عالم. دو: جمع در العلماء که دال است بر افراد عالم. سه: لام در العلماء که جمع محلی به لام است یعنی هیئت العلماء که دلالت می کند بر یک معنای حرفی که از آن تعبیر می کنیم به النسبة الاستیعابیه بین العالم وافراده.

ایشان فرموده در اینجا هم می بینید لم یشمل المفهوم افراد نفسه. عالم شامل افرادش نشد. آن دال سوم است آن هیئت جمع محلی به لام است که دلالت کرد بر نسبت استیعابیه بین عالم و افراد آن. و الا خود عالم دلالت بر افرادش نکرد. عالم شامل افرادش به این معنی که حاکی بشود از افراد نیست. عالم حاکی از افراد نیست. محال است عالم حاکی از افراد باشد. بله متحد با افراد هست در خارج، اما حکایت تصوری از افراد نمی کند. دانشمند که از افراد آن حکایت نمی کند بلکه از طبیعت حکایت می کند. پس لم یشمل المفهوم افراد نفسه.

دال سوم که هیئت جمع محلی به لام است که معنای حرفی را می فهماند دلالت کرد بر نسبت استیعابیه بین مفرد العلماء وبین افراد آن.

پس شد: العموم شمول المفهوم لافراد مفهوم آخر بنحو المعنی الاسمی أو بنحو المعنی الحرفی.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.